

گذری بر سریال خاطره انگیز «روزی روزگاری»

به بهانه بازپخش سریال «روزی روزگاری» از شبکه آی‌فیلم نگاهی به این اثر خاطره انگیز داریم.

به گزارش سایت خبری پرسون، سریال‌های ایرانی قدیمی آثار ماندگاری هستند که یاد و خاطرات بسیاری را برای همه ما به خصوص متولدین دهه ۶۰ و ۷۰ زنده می‌کنند و در زمان خود طرفداران بسیاری داشتند و در ذهن و قلب مخاطبان تثبیت شدند. بسیاری از این سریال‌های قدیمی مانند سریال پدر سالار، خاک سرخ، مسافر، پس از باران و غیره همگی جز سریال‌های خیابان خلوت‌کن بودند که مردم در زمان پخش آن‌ها، هر کجا که بودند خودشان را به خانه می‌رساندند. اکثر این سریال‌ها در سال‌های اخیر از شبکه‌های مختلف بازپخش شدند و باز هم بینندگان بسیاری داشتند. این روزها هم سریال روزی روزگاری در حال بازپخش است و هرشب از شبکه آی‌فیلم پخش می‌شود. در ادامه این مطلب همراه باشید.

روزی روزگاری سریالی به نویسندگی و کارگردانی ام‌الله احمدجو و تهیه‌کنندگی بهروز خوش‌رزم که نخستین بار در سال ۱۳۷۱ از شبکه یک سیما روی آنتن رفت و داستان آن درباره رقابت دو سرکرده گروه راهزنان به نام‌های مراد بیگ (خسرو شکیبایی) و حسام‌بیگ (محمود پاک‌نیت) است که برای تعیین قلمرو راهزنی خود با یکدیگر منازعه و جنگ دارند.

مرادبیگ در یک درگیری به سختی زخمی شده و پیکر زخمی و خون‌آلود او توسط عده‌ای از روستائینان حاشیه بیابان پیدا می‌شود. در بین روستائیان زنی مسن و دنیادیده و مقتدر به نام «خاله لیلا» (ژاله علو) از «مرادبیگ» تا رسیدن به بهبودی مراقبت می‌کند. مرادبیگ که عمری آواره کوه و بیابان بوده و از طریق راهزنی گذران عمر کرده، حالا تحت حمایت خاله لیلا و با راهنمایی او به تدریج روحیه خشن و سرکش خود را کنار می‌گذارد و رام و آرام می‌شود. این در حالی است که «حسام بیگ» در نبود رقیبی مزاحم و سرکش همچون او، با قوت بیشتری به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد.

این خلاصه‌داستان و تم تکراری یعنی تحول روحی فرد خلافکار و رستگار شدن در کنار یک پیر و مرشد (که برخلاف همیشه نه یک مرد درویش مسلک که یک زن مقتدر است) موضوعی است که هم پیش و هم پس از پخش «روزی روزگاری» بارها دست‌مایه ساخت آثار نمایشی قرار گرفته، اما شیوه پرداخت احمدجو به آن به گونه‌ای بود که مخاطب از آن دلزده نمی‌شد. فیلمنامه قوی و شخصیت پردازی‌های درست، حضور در طبیعت بکر و وحشی نیمه بیابانی، شخصیت‌های خاکستری و پرهیز از طراحی شخصیت‌هایی که به کلی مثبت یا منفی باشند و بازی‌های درست بازیگران کاربلد آن همگی دست به دست هم دادند تا «روزی روزگاری» را به عنوان یکی از آثار خاطره‌انگیز تلویزیون جاودانه سازند.

در کنار این، باید به فیلمبرداری فرهاد صبا و موسیقی استادانه فرهاد فخرالدینی نیز اشاره کرد. قاب‌هایی که اگرچه به معنای مرسوم کارت پستالی و رنگارنگ نیستند اما هوشمندانه انتخاب شده و کاملاً در خدمت ماهیت اثر هستند. موسیقی «روزی روزگاری» به‌ویژه موسیقی عنوان‌بندی آن نیز از آثار ماندگاری است در خاطر بسیاری از بینندگان تلویزیون جاودانه شده است.

زنده‌یاد خسرو شکیبایی در نقش مرادبیگ یکی دیگر از نقش‌آفرینی‌های باکیفیت خود را ارائه کرد. «مرادبیگ» مصداق واقعی دزد سرگردان است که همراه با همکاران خود سال‌هاست امپراتوری کوچکی در دل کوه و بیابان شکل داده و مال‌التجاره کاروان‌های عبوری بخت‌برگشته را غارت می‌کند. او دستیاری باهوش، کم‌حرف و مرموز به نام نسیم‌بیگ (محمد فیلی) دارد. مراد بیگ به نسیم‌بیگ اعتماد کامل داشته و همه تصمیماتش را با مشورت او می‌گیرد.

«محمود پاک‌نیت» نیز در چهل‌سالگی و پس از تجربه همکاری با احمدجو در فیلم «شاخه‌های بید» با نخستین نقش جدی تلویزیونی خود با «حسام بیگ» به شهرت رسید. در این میان تکیه کلام‌های معروف «سی مو التماس نکن!» یا «گوشه‌ی می برم میذاروم کف دستت‌ها!» که با لهجه شیرازی ادا می‌شد این شهرت و پذیرش برای بینندگان را دوچندان کرد. سایر نقش‌های فرعی نیز همگی در جای خود بودند؛ هم شخصیت‌پردازی خوبی داشتند و هم بازی‌هایی به اندازه و یکپارچه، همراهی بیننده با ماهیت این شخصیت‌ها را به دنبال داشت.

درکنار همه این موارد، آنچه قابل‌تأمل است، جسارت کارگردان در روایت داستانی در بستر مناسبات ایلیاتی و متعلق به دوران قدیم و البته تصویربرداری آن در لوکیشن‌های سخت و بیابانی است. پرهیز از تکرار موضوعات تکراری و دم‌دستی را هم نباید از قلم انداخت. آفتی که سال‌هاست گریبانگیر سریال‌های ما شده است. به عبارت دیگر، متن‌های نحیف و بازی‌های ضعیف در ترکیب با موضوعات تکراری و محصور در فضای شهری، شرایطی را به وجود آورده که تعداد سریال‌های جذاب و ماندگار در یک دهه گذشته کمتر از انگشتان یک دست باشد.

این گونه است که از سریال‌های ماندگار دهه شصت و هفتاد که حتی در بازپخش خود بینندگان زیادی را جذب می‌کردند، به مجموعه‌هایی خنثی و یک بار مصرف می‌رسیم. سریال‌هایی که گویا از سر تکلیف و برای پرکردن آنتن ساخته شده‌اند. در آن‌ها نه خبری از بازی‌های درخشان هست و نه قصه‌ای جذاب و نه دیالوگ‌های شیرین و قابل‌تأمل. درنهایت نتیجه این وضعیت هم این است که سریالی همچون «شهباز» که از همه جنبه‌های کیفی، سطحی زیرمتوسط دارد را باید به عنوان پربیننده‌ترین سیما بپذیریم!